

کودتای ۲۸ مرداد

تبانی بریتانیا و اسلام‌گرایان رادیکال

مارک گرتیس



چه گونه اسناد از طبقه‌بندی خارج شده‌ی
بریتانیا جنبه‌ی کم‌تر شناخته‌شده‌ای از کودتای
مشترک سیا و ام‌آی‌سیکس را روشن می‌کند



- مقامات بریتانیایی قصد دارند در ایران به «کودتایی ضد کمونیستی» دست بزنند تا «دیکتاتوری» را بر سر کار آورند که منافع نفتی بریتانیا را پیش ببرد.
 - دولت‌های بریتانیا و ایالات متحده از نیروهای اسلام‌گرا حمایت کردند تا آشوب به پا کنند و حتی در نظر داشتند پس از کودتا به آیت‌الله کاشانی در مقام رهبری وابسته اختیارات لازم را بدهند.
- در بسیاری از گزارش‌ها *CIA* محرک اصلی کودتای ۱۳۳۲ در ایران در نظر گرفته می‌شود، اما در واقع بریتانیا محرک اولیه و تأمین‌کننده منابع قابل توجهی برای طرحی بود که برنامه‌ریزان بریتانیایی نامش را «عملیات چکمه» نهادند.
- در اوایل دهه‌ی ۱۹۵۰ شرکت نفت ایران و انگلیس (*AIOC*) یا بریتیش پترولیوم (*BP*) از لندن اداره می‌شد و مالکیتش به‌طور مشترک در دست دولت بریتانیا و شهروندان خصوصی بود. این کشور منبع اصلی درآمد و نفت ایران را کنترل می‌کرد و به گفته‌ی یکی از مقامات انگلیسی تا سال ۱۹۵۱ / ۱۳۲۹ بریتانیا «در واقع تبدیل شد به یک امپراتوری در دل امپراتوری در ایران».
- ملی‌گرایان ایرانی به این واقعیت که درآمدهای شرکت نفت ایران و انگلیس از نفت بیشتر از عایدی دولت ایران است اعتراض داشتند.
- سفیر بریتانیا در تهران، سر فرانسیس شپرد، نگاهی نوعاً استعمارگرانه به این وضعیت داشت. اسناد از طبقه‌بندی خارج شده نشان می‌دهد که او نوشته است: «بسیار مهم است که نگذاریم ایرانی‌ها با تلاش کردن برای اداره [شرکت نفت ایران و انگلیس] به دست خودشان منبع اصلی درآمدشان را نابود سازند».
- در ادامه می‌نویسد: «ایران احتیاج ندارد که صنعت نفت را به دست خودش اداره کند (کاری که از پس آن بر نمی‌آید) بلکه نیاز دارد از توانایی فنی غرب بهره ببرد.»
- البته ایران کاملاً توانایی اداره‌ی صنعت نفتش را داشت. در اسفندماه سال ۱۳۲۹ مجلس ایران لایحه‌ی ملی کردن صنعت نفت، در دست گرفتن کنترل نفت ایران و انگلیس و سلب مالکیت از دارایی‌های این شرکت را تصویب کرد.

در اردیبهشت ماه ۱۳۳۰ محمد مصدق رهبر جبهه‌ی ملی سوسیال-دموکرات ایران به مقام نخست‌وزیری انتخاب شد و بلافاصله این لایحه را اجرا کرد. بریتانیا با خارج کردن تکنسین‌های شرکت نفت و اعلام تحریم صادرات نفت ایران به این اقدام واکنش نشان داد. به‌علاوه، برنامه‌ریزی برای سرنگونی مصدق را آغاز کرد. بعدها یک مقام بریتانیایی نوشت: «سیاست ما این بود که هر چه زودتر از شر مصدق خلاص شویم».

رژیم استبدادی

مقامات بریتانیایی با پیروی از فرمول منسوخ انتصاب و حمایت از پادشاهان مطیع خاورمیانه خواهان «کودتای ضدکمونیستی، ترجیحاً به نام شاه» بودند که «به معنای یک رژیم استبدادی بود».

سفیر انگلیس در تهران خواهان «یک دیکتاتور» بود که «اصلاحات اداری و اقتصادی لازم را انجام دهد و مسئله‌ی نفت را با شرایط معقول حل کند»، یعنی ملی‌کردن نفت را منتفی کند.

مرد نظامی قدرتمندی که برای عملیاتی کردن کودتا انتخاب شد سپهبد فضل‌الله زاهدی بود، کسی که در طول جنگ جهانی دوم به دلیل فعالیت‌هایش در حمایت از نازی‌ها از سوی بریتانیا دستگیر شد و در اوایل دهه‌ی ۱۳۳۰ وزیر کشور ایران بود. برخلاف تبلیغات علنی بریتانیا، دولت مصدق از سوی مقامات بریتانیا در پشت پرده به‌عنوان دولتی دموکراتیک، مردمی، ملی‌گرا و ضد کمونیست شناخته می‌شد.

تفاوتی که جبهه‌ی ملی با سایر گروه‌های سیاسی در ایران داشت این بود که اعضای آن، همان‌طور که سفیر بریتانیا به‌طور خصوصی اقرار کرده است، «نسبتاً عاری از آلودگی ثروت‌اندوزی و نفوذ از طریق سوءاستفاده از مناصب رسمی» بودند.

مصدق از حمایت مردمی بالایی برخوردار است و در مقام نخست‌وزیر توانست کنترل امور ایران را که در قبضه‌ی مالکان بزرگ، تجار ثروتمند، ارتش و مقامات حکومتی بود در دست بگیرد.

خطر استقلال

خطری که مصدق، این ملی‌گرای محبوب، ایجاد می‌کرد اتحاد منفعت‌طلبانه‌اش با حزب ایرانی کمونیست حامی شوروی، حزب توده، بود. هنگامی که طراحان مخفی بریتانیا و ایالات متحد در سال ۱۳۳۱ یکدیگر را ملاقات کردند، بریتانیایی‌ها تلاش کردند برای سرنگونی دولت مصدق، به واسطه‌ی اجرای آگاهانه‌ی سناریوی خطر کمونیست برای ایران، آمریکایی‌ها را به خدمت بگیرند. یکی از مقامات بریتانیایی در اوت ۱۹۵۲ / مرداد ۱۳۳۱ نوشت: «اگر آمریکایی‌ها مشکل را مهار کمونیسم بدانند، نه بازگرداندن موقعیت شرکت نفت ایران و انگلیس، احتمالاً با ما همکاری می‌کنند.»

اما نه اسناد برنامه‌ریزی بریتانیا و نه اسناد ایالات متحد، هیچ‌یک، نشان از جدی گرفتن سلطه‌ی کمونیسم بر کشور [ایران] ندارد. در واقع این اسناد بیش از هر چیز نشان‌دهنده‌ی این است که آن‌ها از الگوی خطرناکی می‌ترسیدند که سیاست‌های مستقل مصدق ضد منافع غرب در ایران و سایر نقاط منطقه ارائه می‌کرد. در نوامبر ۱۹۵۲ / آبان ۱۳۳۱ یک تیم از دفتر امور خارجه‌ی MI6 با همکاری CIA طرحی برای سرنگونی دولت دموکراتیک ایران ارائه داد. مأموران انگلیسی در ایران برای حفظ ارتباط با MI6 فرستنده‌های رادیویی در اختیار داشتند و همزمان رئیس عملیات MI6، کریستوفر وودهاوس، ارتباط میان CIA با سایر بریتانیایی‌ها در این کشور را برقرار می‌ساخت.

همچنین MI6 شروع کرد به تهیه‌ی اسلحه برای سران عشایر ایران.

آیت‌الله کاشانی



(Unknown author/Flickr/Wikimedia Commons) کاشانی و مصدق

برجسته‌ترین شخصیت مذهبی ایران، آخوند ۶۵ ساله‌ی شیعه، آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی بود. او در سال ۱۹۴۴ / ۱۳۲۳ به مأموران آلمانی در ایران کمک کرده بود و یک سال بعد در تأسیس شاخه‌ی غیررسمی اخوان‌المسلمین در ایران، با نام فدائیان اسلام، که یک سازمان بنیادگرای ستیزه‌جو بود، نقش داشت.

در اواخر دهه‌ی ۱۹۴۰ / ۱۳۲۰ فدائیان اسلام در شماری حملات تروریستی علیه شاه ایران محمدرضا پهلوی دخیل بودند، از جمله در سوءقصد به جان شاه در سال ۱۹۴۹ / ۱۳۲۷ و قتل نخست‌وزیر شاه، علی رزم‌آرا، در سال ۱۹۵۱ / ۱۳۲۹ دست داشتند. از قرار معلوم تقریباً در همین زمان بود که کاشانی از فدائیان اسلام جدا شد. در اوایل دهه‌ی ۱۹۵۰ / ۱۳۳۰ آیت‌الله کاشانی رئیس مجلس شورای ملی ایران و متحد اصلی مصدق شد.

بر اساس یکی از گزارش‌های اطلاعاتی ایالات متحد کاشانی نیز مانند مصدق از حمایت مردمی بالایی برخوردار بود و به شدت حامی سیاست‌های جبهه‌ی ملی مبنی بر ملی‌کردن نفت و حذف نفوذ بریتانیا در ایران بود.

اما در اوایل سال ۱۳۳۲ روابط بین کاشانی و مصدق، به‌ویژه به دلیل پیشنهادهای مصدق در مورد گسترش اختیاراتش، تیره شد و در خرداد همان سال مصدق کاشانی را از ریاست مجلس برکنار کرد.

تنش میان مصدق و کاشانی و سایر حامیان مذهبی جبهه‌ی ملی مسلط بیشتر از سوی دو تن از عوامل اصلی بریتانیا در ایران دامن زده شد: برادران رشیدیان که از خانواده‌ای ثروتمند و مرتبط با خاندان سلطنتی ایران بودند.

برادران رشیدیان که در جلب حمایت شاه از کودتا نقشی مؤثر داشتند، بعدها میانجی بین افسران ارتش شدند و بین عشایر شورشی و سایر آیت‌الله‌ها و همچنین کاشانی سلاح توزیع می‌کردند.

شورش



(Public domain/Wikipedia.) تانک‌ها در خیابان‌های تهران، ۱۳۳۲.

در فوریه‌ی ۱۹۵۳ / اسفند ۱۳۳۱ شورش در تهران به پا شد و هواداران زاهدی به محل اقامت مصدق یورش بردند و به دنبال ریختن خون نخست‌وزیر بودند. استفان دوریل در کتابش *ام‌آی سیکس: پنجاه سال عملیات ویژه می‌نویسد* این اوباش از سوی آیت‌الله کاشانی تأمین مالی شده بودند و با همکاری مأموران بریتانیایی فعالیت می‌کردند.

بتانسیل کاشانی برای تصرف خیابان‌های ایران مورد توجه وزارت امور خارجه بریتانیا قرار گرفته بود، در اسناد این وزارت از «پیروان چشمگیر او در بازار در میان انواع قدیمی‌تر دکان‌داران، تجار و مانند آن» یاد شده و در ادامه نوشته شده است که «این منبع اصلی قدرت سیاسی و توانایی او در راه‌اندازی تظاهرات است».

تأمین‌های مالی از سوی بریتانیا همکاری افسران ارشد ارتش و پلیس، نمایندگان و سناتورها، آخوندها، بازاریان، سردبیران روزنامه‌ها، دولتمردان سرشناس و نیز رهبران اوباش را تضمین کرده بود.

کریستوفر وودهاوس افسر MI6 می‌نویسد: «این نیروها می‌بایست کنترل تهران را ترجیحاً با حمایت شاه، و اگر مجبور می‌شدند بدون حمایت شاه، به دست می‌گرفتند و مصدق و وزرای او را دستگیر می‌کردند.»

انگلیسی‌ها عواملی هم در داخل حزب توده داشتند که در سازمان‌دهی حمله‌هایی با «پرچم دروغین» به مساجد و چهره‌های سرشناس به نام حزب دست داشتند. [حمله‌های «پرچم دروغین» به گونه‌ای طراحی می‌شدند که این تصور به وجود آید که گروه‌ها و کشورهای دیگر عامل این حمله‌ها هستند].^۱

ریچارد کاتم افسر CIA بعدها اظهار کرد که انگلیسی‌ها «فرصت را غنیمت شمردند و افرادی را که تحت کنترل خود داشتیم به خیابان فرستادند تا طوری رفتار کنند که گویی توده‌ای هستند. آن‌ها چیزی بیش از عوامل اخلاص‌گر بودند، آن‌ها یگان ضربت بودند و طوری رفتار می‌کردند که گویی توده‌ای‌هایی هستند که به سوی مساجد و روحانیون سنگ پرتاب می‌کنند».

^۱ توضیح داخل کروشه از مترجم است.

گمراه‌سازی با تبلیغات

همه‌ی این‌ها برای هراس‌افکنی در دل ایرانیان و رساندن آن‌ها به این باور بود که پیروزی مصدق پیروزی کمونیسم است و این یعنی افزایش نفوذ سیاسی حزب توده. تاریخچه‌ی سرّی طرح کودتا به دست دونالد ویلبر افسر CIA در سال ۱۹۵۴ / ۱۳۳۳ تهیه و در سال ۲۰۰۰ در نیویورک تایمز منتشر شد. این متن نشان می‌دهد که چگونه عوامل CIA به رهبران مذهبی در تهران به جد هشدار می‌دادند، آن‌ها با انتشار تبلیغات گمراه‌کننده به نام حزب توده این رهبران مذهبی را، از تنبیه وحشیانه‌ی توده‌ای‌ها در صورت مخالفت‌شان با مصدق، می‌ترساندند.

به نام حزب توده با برخی از آن‌ها تماس‌های تلفنی برقرار شد و یکی از چندین بمب‌گذاری ساختگی در منازل یکی از این رهبران انجام شد. اسناد از طبقه‌بندی خارج‌شده‌ی بریتانیا نشان می‌دهد که دولت‌های انگلیس و آمریکا هر دو در این فکر بودند که آیت‌الله کاشانی را به‌عنوان رهبر سیاسی وابسته [به غرب] پس از کودتا منصوب کنند.

در مارس ۱۹۵۳ / اسفند ۱۳۳۱ آلن راتنی یکی از مقامات وزارت خارجه نوشت که چگونه آنتونی ایدن وزیر امور خارجه با رئیس CIA ژنرال والتر اسمیت در مورد امکان کنار آمدن با کاشانی به‌عنوان جایگزین مصدق گفت‌وگو کرده است.

راتنی می‌نویسد: «آن‌ها بسیار مایل هستند بدانند که آیا ما اطلاعاتی داریم که نشان دهیم ایالات متحد و بریتانیا می‌توانند پس از روی کار آمدن کاشانی روشی برای کارکردن با وی پیدا کنند یا نمی‌توانند. آن‌ها احساس می‌کنند که این امکان وجود دارد که کاشانی خریده شود، اما وقتی او به قدرت برسد این امکان غیرقطعی می‌شود، آیا می‌توان او را در مسیری معقول نگه داشت.»

توجه بریتانیا و ایالات متحد به کاشانی به‌عنوان رهبر آینده نکته‌ای رهنمون‌ساز است، اما پاسخی که هم از سوی وزارت امور خارجه آمریکا و هم از وزارت خارجه‌ی انگلیس دریافت شد این بود که کاشانی می‌تواند یک نقطه‌ی ضعف باشد؛ او بیش از حد مستقل به نظر می‌رسید.

«مرجع سیاسی تمام‌عیار»

وزارت امور خارجه اعلام کرد که کاشانی «به‌عنوان جانشین دکتر مصدق هیچ فایده‌ای برای ما نخواهد داشت و تقریباً به طور محرز او هم به‌طور کلی و هم در حل و فصل [مسئله‌ی] نفت مانعی خواهد بود».

وزارت امور خارجه کاشانی را حتی از مصدق ضدغرب‌تر می‌دانست و او را فردی «ضدانگلیسی» توصیف می‌کرد که پس از دستگیری به خاطر کمک به نازی‌ها در طول جنگ «دشمنی تلخ با ما» را پرورش می‌داد.

همچنین آن‌ها کاشانی را «یک مرجع سیاسی تمام‌عیار ... کاملاً مخالف اصلاحات سیاسی» نامیدند. در این متن آمده است: «او ممکن است ... پول غرب را بپذیرد»، اما «در مورد توافق نفتی مسیری معقول» را نخواهد پیمود.

و در انتها نوشته‌اند: «اگر او به قدرت می‌رسید دست‌یابی به یک توافق موقت با او ناممکن بود ... نمی‌توانستیم روی کاشانی حساب کنیم که آن حداقل نظم و ثباتی را که نیاز اساسی ماست به ایران بدهد».

اما اظهاراتِ مکتوبِ پیوست به این گزارش نشان می‌دهد که سایر مقامات وزارت خارجه در این فکر بودند که «کاشانی همچون یک شکاف متوقف‌کننده یا پلی برای رسیدن به رژیم‌سازی‌گارتتر» است.

یکی از مقامات این پرسش را مطرح کرد که آیا بریتانیا باید روی جایگزینی مصدق با کاشانی کار کند «پیش از آن که بتوانیم انتظار چیزی بهتر به منظور ایجاد انزجار عمومی گریزناپذیر داشته باشیم».

نظر بریتانیایی‌ها این بود که اگر نتوان قدرت را به کاشانی سپرد، همچنان می‌توان از نیروهای او به عنوان یگان ضربت برای تغییر رژیم بهره برد.

شواهد حاکی از حمایت بریتانیا و ایالات متحد از این «مرجع سیاسی تمام‌عیار» قبل و بعد از نگارش گزارش مذکور در مارس ۱۹۵۳ / اسفند ۱۳۳۱ است.

شروع کنید



۲۵ مرداد ۱۳۳۲: تظاهرات طرفداران مصدق در تهران (William Arthur Cram, The Guardian, Wikimedia Commons)

در اوایل تیرماه ۱۳۳۲ ایالات متحد مجوز نهایی برای کودتا را صادر کرد و تاریخ را برای اواخر مرداد تعیین کرد.

نقشه‌ی اولیه زمانی خنثی شد که مصدق، که احتمالاً از سوی حزب توده از این توطئه خبردار شده بود، برخی مقاماتِ همدست زاهدی را دستگیر و در تهران موانعی ایجاد کرد. این امر باعث وحشت شاه و فرارش به خارج از کشور شد تا زمانی که کودتا او را به سلطنت مطلقه‌اش بازگرداند.

سازمان CIA برای برانگیختن قیام گسترده‌تر به روحانیت روی آورد و از طریق برادران رشیدیان با کاشانی ارتباط برقرار کرد. ایالات متحد صورت حساب این عملیات مشترک انگلیسی-آمریکایی را به مبلغ ۱۰ هزار دلار به کاشانی پرداخت می‌کند تا او همراه با سایر آیت‌الله‌ها تظاهرات گسترده‌ای را در مرکز تهران سازمان‌دهی کنند و حامیان‌شان را به خیابان‌ها بیاورند.

در بحبوحه‌ی این تظاهرات، شاه سپهبد زاهدی را به نخست‌وزیری منصوب کرد و از ارتش خواست که از او حمایت کنند.

اعتراضات گسترده‌ای هم به پا شد و در آن فعالان مخالف شاه مورد ضرب و شتم قرار گرفتند و نیروهای طرفدار شاه، از جمله عناصر ارتش، رادیو، مقر ارتش و خانه‌ی مصدق را تصرف، و مصدق را مجبور کردند خود را به زاهدی تسلیم کند.

سازمان CIA به بسیج شبه‌نظامیان فدائیان اسلام نیز در این تظاهرات کمک کرد؛ مشخص نیست که آیا بریتانیا هم در این کار دست داشت یا نداشت.

اعتقاد بر این است که نواب صفوی، بنیانگذار و رهبر فدائیان اسلام، در آن زمان با [آیت‌الله] روح‌الله خمینی، عالم شیعه مقیم شهر مقدس قم در ایران ارتباط داشته است. به گفته‌ی مقامات ایرانی، [آیت‌الله] خمینی که آن زمان از پیروان کاشانی بود، در میان جمعیت تحت حمایت MI6 / CIA، که در سال ۱۳۳۲ علیه مصدق تظاهرات کردند، حضور داشت.

اعضای فدائیان اسلام به عنوان سربازان پیاده‌نظام انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ فعالیت کردند و به اجرای کامل قوانین اسلامی در ایران کمک کردند.

با تشکر از کاشانی

پس از سرنگونی مصدق، بریتانیایی‌ها از سوی سفیر جدید عراق در تهران گزارشی دریافت کردند که آن شرح داده بود چگونه شاه و زاهدی با هم به دیدار کاشانی رفته‌اند «دست او را بوسیده‌اند و از کمکش برای بازگرداندن سلطنت تشکر کرده‌اند».

کمی بعد شاه تمام قدرت را در دست گرفت و به «دیکتاتور» محبوب سفیر بریتانیا تبدیل شد. سال بعد کنسرسیوم جدیدی تأسیس شد و تولید و صادرات نفت ایران را در دست گرفت، در آن کنسرسیوم آمریکا و انگلیس هر کدام ۴۰ درصد سود کسب می‌کردند - این نشانه‌ای بود از نظم جدید که در آن ایالات متحد به منطقه‌ای وارد شد که سابق بر این تحت حفاظت بریتانیا قرار داشت.

در این میان کاشانی پس از سال ۱۳۳۲ به لحاظ سیاسی کم‌رنگ شد، اما در مقام مرشد رهبر انقلاب ۱۳۵۷ عمل می‌کرد و او مکرر به منزل کاشانی رفت‌وآمد می‌کرد. مرگ کاشانی در سال ۱۳۴۰ سرآغاز به قدرت رسیدن [آیت‌الله] خمینی بود. با این که در نهایت آمریکا کودتا را مدیریت کرد، محرک اصلی بریتانیایی‌ها بودند و انگیزه‌های آن‌ها آشکار بود.

فریدون هویدا تا پیش از انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ در مقام سفیر ایران در سازمان ملل فعالیت می‌کرد، او سال‌ها بعد اظهار کرد: «بریتانیایی‌ها می‌خواستند امپراتوری خود را حفظ کنند و بهترین راه برای انجام این کار تفرقه بینداز و حکومت کن بود.» وی افزود: «بریتانیایی‌ها از همه جهت بازی می‌کردند. آن‌ها در مصر با اخوان‌المسلمین و در ایران با آخوندها سر و کار داشتند، اما در عین حال با ارتش و خاندان‌های سلطنتی هم سروکله می‌زدند.»

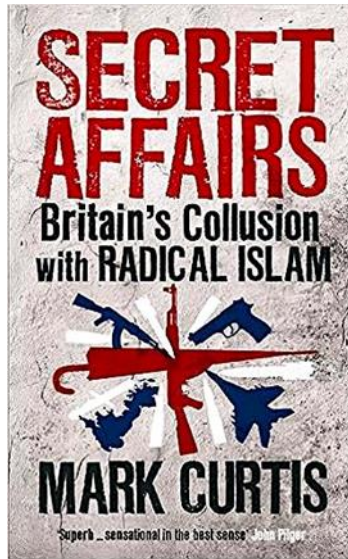
هویدا در ادامه می‌نویسد: «با آخوندها بده بستان مالی داشتند. برجسته‌ترین‌ها را پیدا می‌کردند و به آن‌ها کمک می‌کردند ... انگلیسی‌های چمدان‌های پول می‌آوردند و به این افراد می‌دادند. مثلاً بازاری‌های ثروتمند هر کدام آیت‌الله خاص خودشان را داشتند و آن‌ها را تأمین مالی می‌کردند. و این کاری بود که انگلیسی‌ها [هم] می‌کردند.»

«ساخت انگلیس»

اشرف پهلوی، خواهر دوقلوی شاه، در خاطراتش که در سال ۱۳۵۸ در تبعید نوشته شد، می‌نویسد در سال ۱۳۳۲ برادرش را برای به دست گرفتن قدرت تحت فشار قرار داد و دیده بود که «بسیاری از آخوندهای متنفذ با نمایندگان خارجی، اغلب بریتانیایی‌ها، همدست بودند و در واقع جوکی بود که می‌گفت اگر ریش یک آخوند را بالا بزنی می‌بینی که زیرش نوشته شده *ساخت انگلیس*».

ادعای اشرف در مورد «ساخت انگلیس» گرچه اغراق‌آمیز است، اما نگاه بریتانیایی‌ها به اسلام‌گرایان را به خوبی خلاصه می‌کند، این نگاه که می‌توان از آخوندها برای مقابله با تهدیدهای منافع بریتانیا استفاده کرد.

در طول دوران برنامه‌ریزی کودتا در سال‌های ۱۳۳۰-۱۳۳۲ از نظر بریتانیایی‌ها کاشانی استعدادی بیش از حد در مخالفت با غرب داشت و نمی‌توانست متحدی استراتژیک باشد. اما می‌شد از نیروهای او برای صاف کردن راهی به منظور منصوب کردن چهره‌های طرفدار غرب استفاده کرد و به محض این که کارشان را به نفع قدرت‌های امپراتوری انجام دادند کنار گذاشته شوند.



مطلب بالا گزیده‌ای است از کتاب مارک کرتیس با عنوان *روابط سری: تبانی بریتانیا با اسلام رادیکال*، مارک کرتیس نویسنده و ویراستار *Declassified U.K.* یک سازمان روزنامه‌نگاری تحقیقی است که سیاست‌های خارجی، نظامی و اطلاعاتی بریتانیا را بررسی می‌کند. این مطلب را به زبان انگلیسی در [این جا](#) بخوانید.